

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به تعریف هایی بود که در کلمات اصحاب آمده، البته حالا که دیگر این وسائل فراوان است خوب است آقایان اگر حال داشته باشند بعضیش را هم من سابقا خواندم از تعریف سنهوری را هم از کتابش خواندیم اگر آقایان حال داشته باشند از کتاب هال اهل سنت و زیدی ها، کتبی که الان در حقوق غربی ها دارند، به فارسی هم دارند، من هم کتاب دارم، دیگر نشد مراجعه بکنم در خصوص بیع و قوانینی که در بیع هست. علی ای حال اگر که بشود انسان تعاریف مختلفش را جمع آوری بکند مجموعه خوبی در می آید.

عرض کردیم یکی از تعریف های قدیمی که ما داریم من روی همین جهت باز دو مرتبه این که چون در وسائل یک بابی دارد ابواب عقد البیع، البته جامع الاحادیث را نگاه نکردم، وسائل را تقریبا همه ابوابش را، ۲۸ باب در همین ابواب عقد البیع دارد روایتی که همان طور که دیروز عرض شد چون دیروز عرض کردیم روی قواعد که در تعریف بیع باشد نیست اما روایات در تحدید بیع هست یعنی مثلا این بیع باطل است این باید مجهول باشد، این جور بفروشد و لذا عرض کردیم از مجموعه روایات اهل بیت این در می آید که بیع جز عقود شکلی است نه جز عقود رضائی، این را من دیروز هم عرض کردم باز دو مرتبه تمام ابواب عقد البیع و وسائل را نگاه کردم. حالا باز دو مرتبه مستدرک و این ها را هم آدم نگاه بکند یا جامع الاحادیث، در این ها تعریف نبود اما تحدید هست یعنی حد و حدودی، شکل و شمایلی برای بیع قرار دادند. عرض شد که از تعاریف اولیه ای که در شیعه آمده که تاریخش هم مفصلا دیروز عرض کردیم در کتاب مبسوط است، بعد در سرائر، تذکره که نکته هر کدام را هم عرض کردیم: انتقال عین من شخص إلی غیره بعوض مقدر علی وجه التراضی. دیروز یک توضیح مفصلی عرض کردیم که بنا به این تعریف خصوصیات صیغه و لفظ نیست، مهم خود انتقال است و مهم این است که تراضی باشد. البته عوض مقدر محدود می کند، آن عوض باید معین باشد اما آن عین را نگفته

.....

که معین باشد، در عوض را نمی دانم چرا در عوض گفته محدود باشد. طبعاً اگر در عوض محدود باشد این با عقود رضائی، چون در عقود رضائی هیچی نیست فقط رضایت است. این یک مقداری شکل می دهد به عوض مقدر یک مقداری شکل می دهد و یاد می آید تعریفی را که از سنهوری از قانون دان های متاخر عرب خواندیم، عرض کردم ایشان هم مطلع بر قوانین غربی است و هم معروف بود سابقاً شنیده بودم که خیلی از کشور های اسلامی قوانینی که مربوط به معاملات است را ایشان تدوین کرده است، مواد قانونیش را ایشان نوشته است، به خاطر اطلاع و خبریاتی که در این قسمت دارد. اما در تعریف ایشان چون خیلی وقت است و امروز هم نشد نگاه بکنم به نظرم نوشته بالتقد، یعنی در باب بیع باید حتما عوض پول باشد، اسکناس و نقد باشد، نقد یعنی پول باشد. اگر پتو باشد آن را بیع حساب کرده است، آن را در اصطلاح خودش مقایضه گفته است. مقایضه به اصطلاح پایاپا، کالا به کالا. اصطلاحاً در لغت عرب مقایضه به معنای کالا به کالا می گویند. ایشان مقایضه را در مقابل بیع آورده است، آن جایی که نقد نباشد و توضیحاتی را که عرض کردیم این مسئله بیع بسیار در زندگی بشر جایگاه دارد و شاید ام العهود باشد، ما از بیع چیزی عقد رایج تر نداشته باشیم و متأسفانه در فرهنگ ها و تمدن های مختلف تفاسیر مختلفی شده لذا الان وظیفه اساسی ای که در حوزه های ما هست آن تفسیری را که من حیث المجموع از روایات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین در می آوریم آن را عرضه بکنیم.

این مطلبی که ایشان فرمود انتقال عین و مخصوصاً علی وجه التراضی، فقط در قیدی و شکلی که آورد عوض باید مقدر باشد، معلوم باشد انصافاً این معنا از روایات در نمی آید و اصولاً عرض کردیم در غیر از روایات خود ظاهر آیه مبارکه اوفوا بالعقود، البته یک روایت داریم که مراد عهد است، عهد اوسع از عقد است، حالا ان شا الله بعد در بحث اصالة لزوم در عقد آن جا متعرض می شویم. سابقاً هم متعرض شدیم و بعد هم ان شا الله عرض می کنیم. آن وقت عقد در زندگی بشری یعنی این که می گویند انسان مدنی بالطبع اصلاً مدنیت انسان و زندگی اجتماعی انسان یکی از ارکان اساسیش قرارداد هاست، اصلاً آن رابطه جامعه قرارداد هاست، انواع قرارداد ها. لذا عقود در زندگی ما نقش اساسی دارد، عقود در زندگی ما مثل همین آجر، شما چهار تا آجر را روی هم بگذارید که دیوار نمی شود. وسطش یک سیمانی یک گچی چیزی باید بگذارید یا مثلاً سقف را آهن بگذارید آهن ها را با مثلاً چند تا آجر با

.....
همدیگر ارتباط بدهید تا این سقف بسته بشود. بدون ارتباط جامعه درست نمی شود. یکی از ارکان ارتباط در جامعه قرارداد هاست و لذا اگر قرارداد ها روشن نشود واقعا وضع جامعه به هم می خورد. این که ما می گوئیم غبن لازم نیاید شکل قرارداد ها را معین بکند، این به خاطر این است که آن جامعه استحکام خودش را داشته باشد. عرض کردیم یک آیه مبارکه داریم کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذنا منکم میثاقا غلیظا یعنی شما مهری را که به زن دادید از او نگیرید، کیف تاخذونه در صورتی که این خانم از شما میثاق غلیظ، میثاق یعنی تعهد یعنی به عهده گرفتن، عربی هم استیثاق است، استیثاق را ما گرو گرفتن ترجمه می کنیم. رهن، مرتهن کردن، محدود کردن، مقید کردن، میثاق غلیظ تفسیر شده که یعنی عقد در این جا. البته این در خصوص نکاح است و لذا عرض کردیم میثاق یعنی عقد لفظی. ما این جور معنا کردیم، غلیظ یعنی صریح در آن معنا. یعنی مثلا شما اگر خواستید با مثلا خانمی زوجیت داشته باشید به مجرد فعل و معاطات زوجیت نمی شود، میثاق باید بشود، قرارداد.

دو: این قرارداد شما باید موکد و غلیظ باشد، غلیظ یعنی مثلا بگویید من با شما زندگی می کنم، حتی تمتع، اگر گفت تمتع نفسی این شبهه دارد، تمتع و تمتع غیر از زوجیت است، و لذا ما عرض کردیم چون بعد هم شیخ خواهد گفت این را من زیاد عرض کردم در باب عقود اول مفاد عقد و مطلوب را حساب بکنید. دو: آن لفظ مناسب با او و صریح در او، نه مناسب. یا به تعبیر قرآنی میثاق غلیظ اگر ما این آیه را به کل عقود بزنیم خیلی لطیف است، خیلی معنای زیبایی پیدا می کند یعنی در عقود باید شما هم آن مفاد عقد را مشخص بکنید، دو: باید این ابرازش هم با لفظ باشد که محدود است چون فعل حد ندارد لذا می گویند فعل اجمال دارد، ابهام دارد. اگر شما بلند شدید بیرون رفتید ممکن است روی وجوب باشد، ممکن است روی استحباب باشد، ممکن است روی اباحه باشد، این لفظ است که محدود است.

پرسش: بیع معاطاتی از دست ما می رود

آیت الله مددی: ما در نکاح معاطاتی شبهه می کنیم. بیع معاطاتی را هم عده ای از فقها قبول ندارند، عده ای مطلقا قبول ندارند، عده ای بین صغیر و کبیر، بین عقود متعارف و غیر متعارف فرق می گذارند حالا بحث معاطات می آید.

پس بنابراین باید یک لفظی باشد چون لفظ محدود است، این لفظ به عنوان عقد یا میثاق یا قرارداد یا تعهد، امروزه تعهد را بیشتر روی تعهدات بین المللی که اصطلاحاً کنوانسیون می گویند، کنوانسیون یعنی تعهد. کنوانسیون ترجمه لفظ تعهد است، به عهده گرفتن و انجام دادن. این را نگاه بکنید حتی در سطح جهانی، الان دارند هر روز تعهد ها را هی زیاد تر می کنند مثلاً کنوانسیون حقوق زندانیان، کنوانسیون حقوق اسرا، کنوانسیون حقوق اطفال. پشت سر هم و مرتب، چرا؟ چون این ها احساسشان این است که آنی که می تواند نظم جهانی را به هم پیوند بدهد همین تعهد ها و همین قرارداد هاست و خیلی هم روی این ها مانور می دهند به خاطر این که این متی واند نظم جهانی را حفظ بکند.

حرف ما هم همیشه این است که این یک واقعیت عینی جامعه ماست، نمی شود انکار کرد. فقط کاری که هست اگر آقایان ایرانی می توانستند لا اقل از راهی مثل کنفرانس اسلامی و راه هایی که دارند که ۵۷ کشور اسلامی عضوند، به خصوص آن ها چون جنبه علمی و فقاقت و حوزویت دارند یک تعهدی بین خودشان می گذاشتند، قوانین قانونی می گذاشتند که ما در هر تعهد بین المللی، هر کنوانسیون بین المللی این ۵۷ کشور اسلامی با هم باشند. هر کنوانسیونی که خلاف اسلام است لا اقل این ماده را به آن اضافه بکنند که کشور ها در بعضی از این مواد ممکن است عمل نکنند. لا اقل این ها اگر مخالفت اثر نکند چون بعضی از تعهد های بین المللی این را توش دارد، یک ماده خاصی می گذارند که این کنوانسیون در کشور هایی که نظامشان با بعضی از مواد این تعهد نمی سازد می توانند عمل نکنند. آن وقت الان همین ۵۷ کشور تقریباً یک سوم دنیا در سازمان ملل است، در سازمان ملل ۱۹۳ کشور عضوند، این ۱۹۳ کشور اگر ۵۷ تایش یک جبهه بگیرند خواهی نخواهی اثر می کند. این که ما بخواهیم بگوییم کنوانسیون ها نباشد الان نیست، واقعیت عینی جامعه ما فعلاً این است، آنی که در جامعه ما فعلاً هست این کنوانسیون های بین المللی کاملاً جا افتاده است و هر روز هم به آن اضافه می شود، خیال نکنید کم می شود چون هر روز یک قسمتی را به صورت جهانی مطرح می کنند. مسئله غذا، مسئله اسرا، مسئله فرهنگ، همین یونیسف مال اطفال است، بخش جهانی است که مربوط به اطفال است.

.....

علی ای حال کیف ما کان پس در خود قرآن بحث عقود آمده است، در روایات ما بحث عقود آمده است، عقود اعم از عقود است، عقود دو طرف می خواهد ولی تعهد به یک طرف هم می شود. تعهداتی است که افراد می دهند. عقد هایی است، آن وقت این انتقال با عقد بودن نمی سازد. آن وقت اگر عقد شد طبیعتا شکلی می شود مخصوصا اگر این استظهاری که بنده عرض کردم چون سابقا من هم عرض کردم در اهل سنت هست، بعضی از روایات ما هم هست متأسفانه صحیح السند است اما فتوا بر آن نیست، میثاق غلیظ را در آن روایت دخول گرفتند، در آن روایت آیه مبارکه نکاح. لذا این فرع معروف که اگر مثلا دو نفر ازدواج کردند شب اشتباها خانم این آقا را خانه آن آقا بردند و آن یکی را این ور. می گویند اگر مثلا دخولی انجام گرفت این زن او می شود ولو عقد با زن دیگر بسته است، عقد را با زن دیگر بسته است، این فرع آن جاست، دخول را میثاق غلیظ گرفتند. اگر عقد میثاق غلیظ باشد همان زنی که عقد بسته زن اوست، این دخول وطی به شبهه می شود. این دخول تاثیرگذار نیست، فرع مسئله روشن شد؟ دو نفر عقد بستند لکن عملا جابجا شده، اگر میثاق غلیظ را دخول گرفتیم همانی که زفاف با او انجام شده او زنش می شود نه آنی که عقد بسته. اگر میثاق غلیظ را عقد گرفتیم فتوای اصحاب ما الان عقد است

پرسش: افضی یعنی چه؟

آیت الله مددی: افضی کنایه از همان مباشرت است. فضا، چون در قرآن مباشرة هست، تمسوهن هم هست، افضی هم هست، دیگر با تاملی که بفرمایید من نمی خواهم خیلی توضیح بدهم واضح می شود مراد چیست

و قد افضی بعضکم الی بعض، دقت فرمودید؟ کیف تاخذونه و .. و قد اخذن منکم میثاقا غلیظا، من فکر می کنم می گویم یک روایت صحیح از امام باقر هم هست، عمل به آن روایت به نظر ما خیلی مشکل است، به ذهن می آید میثاق غلیظ همان عقد است. البته یک روایت دیگر هم داریم این سوال شده که دو تا خواهر برای دو نفر، جابجا شد، امام فرمود همانی که عقد کرده آن زن اوست. آن بعینه هم در سوال واقع شده نه روی این قاعده آیه مبارکه. آن بعینه روایت دارد و فتوای اصحاب هم بر همین است و اصولا فائده عقد هم همین است، شما عقد با این خانم بستید، حالا فرض کنید یک وطی به شبهه شده اشتباه شده. طبق قاعده هم باید همانی که عقد بسته

.....
شده است خانم ایشان است. در فتوای اهل سنت داریم به آنی که دخول کرده زنش می شود نه آنی که عقد بسته، آن وقت آن میثاق غلیظ را به این معنا. این مسئله روشن شد؟

پرسش: اهل سنت روایت دارند؟

آیت الله مددی: اهل سنت فتوا دارند نه روایت. من ندیدم، از پیغمبر ندارند اما فتوا دیدم، اهل سنت فتوا دارند پس بنابراین من این مقدمه را عرض کردم ما که بحث بیع را وارد می شویم و بقیه عقود و قرارداد ها که الان در سطح جهانی روی آن ها به عنوان قرارداد ها حساب می کنند و تعهدنامه ها، این به خاطر این که واقع مطلب این است که قرارداد و عقود در جامعه ما نقش اساسی دارد چون بشر نمی تواند مفرد زندگی بکند باید اجتماعی باشد، یکی از ارکان جامعه مسئله عقود و قرارداد هاست، این اگر نباشد اصلا جامعه به هم می پاشد، مثل این سقف است، شما سقف را اگر یک جمعی نکنید به هم می پاشد و لذا مسئله عقود خیلی، این که من سابقا هم عرض کردم که ای کاش با این فراوانی که پیش آمده هی سعی بکنند مسئله را همان عقد شکلی نگه دارند نه عقد رضائی، عقد رضائی مشکل دارد، دعوا بر انگیز است، خطرآفرین است، به قول امروزی ها ریسک پذیریش بالاست. این ریسک تقریبا معادل کلمه غرر است که در روایات ما آمده است، مسئله خطرپذیریش بالاست، مسئله مشکل آفرینیش بالاست اما اگر شکل بود طبق همان شکل انجام می گیرد.

پرسش: بحث لفظی نمی شود؟ آن شکلی که شروط را می توانی دلخواه تعیین بکنی با آن رضائی که

آیت الله مددی: آن محدود می شود چون شکل هست، هر جا گیر کرد به شکل بر می گردد.

پرسش: عقد رضائی هم همین است، می گویند بیا بید چهار تا ماده و بند بگذارید ولی کامل روشن بکنید، می خواهم بگویم بحث لفظی است

آیت الله مددی: می دانم، من عرض کردم رضائی یک مشکل دارد، اول ممکن است شما مشکلات را الان می رسید پنج تا مشکل دارید حلش می کنید در عقدتان، دو روز که می گذرد مشکل ششم پیدا می شود

پرسش: اگر خوب مطالعه کرده باشند این پیش نمی آید

آیت الله مددی: هر چه بشر خوب مطالعه بکند نمی تواند مگر طی زمان بکند، آینده را خبردار بشود و إلا اگر طی زمان نکند نمی فهمد پس فردا چه می شود

پرسش: شکلی هم همین است

آیت الله مددی: چون به شکل بر می گردد، چون شکل دارد، چارچوب دارد.

پرسش: رضائی هم می گویند بگویند

آیت الله مددی: در رضائی اصلا شکل نیست. حالا باز فکر بکنید.

پس بنابراین من حرف ها را جمع و جور بکنم، ما تا این جا می خواهیم این را بگوئیم که هدف ما از این بحث ها این بود که آیا مادام که اصحاب ما دو تا، سه تا تعریف کردند مثل شیخ و مبسوط، شیخ هم الطائفه است، علامه هم جلیل القدر است، مثل مرحوم ابن ادریس هم که عمل به خبر واحد نمی کند، خیلی جنبه تعقل و مکتب عقل گرایی دارد این ها که این تعریف را آوردند آیا ما می توانیم بگوئیم مثلا از نظر شیعه تمام این تعاریف درست است؟ آن تعریفی که آن را شکلی قرار داده با این تعریفی که تقریبا رضائی است؟ عرض کنم که این مطلب را نمی شود در این جا گفت، نمی توانیم بگوئیم. بله این آقا معذور است، فتوای شیخ این است. حالا شیخ نظر مبارکش این بوده که از مجموعه روایات، حالا آیا به دقت ملتفت شدند که تمام این لوازم روی کلامشان بار می شود؟ حالا خلاف ظاهر است بگوئیم این ها نفهمیدند، این را طلبه هم می فهمد چه برسد به اعظام اصحاب.

علی ای حال انصاف قضیه بگوئیم تمام این تعاریف درست است یا خصوص این تعریفی را که شیخ با عظمت شانی که ما برای شیخ، چون ما برای شیخ خیلی عظمت قائلیم. یکی از بزرگان از قول مرحوم آقای خوئی نقل می کرد می گفت ما اگر مذهب شیعه را مذهب شیخ طوسی بگوئیم بعید نیست، راست هم می گوید، واقعا همین لحظه ای که من در خدمت شما هستم از زمان شیخ که عرض کردم ۲۰ سال دیگر هزاره وفات شیخ است، ده سال دیگر هم هزاره سفر شیخ به نجف است، البته هزاره تولد شیخ را زمان همان سابق ها

زمان طاغوت گرفتند، خیلی هم مفصل گرفتند، در مشهد دانشگاه مشهد گرفتند، خیلی هم از خارج دعوت کردند، آثارش هم هست، آثار خوبی هم نوشتند، مرحوم آقا بزرگ یک شرح حال خوبی از شیخ نوشت و به همین کنفرانس در مشهد هدیه داد، ۱۳۸۵ قمری هزاره مرحوم شیخ است که در آن سال گرفتند که تولد شیخ بوده. آن وقت ۱۴۵۰ ده سال دیگر هزاره سفر شیخ به نجف و تشکیل حوزه نجف است، ۱۴۶۰ هم وفات شیخ است، ۲۰ سال دیگر هم هزاره وفات ایشان است.

عرض کردم إلی یومنا هذا شما در معارف حوزوی، کلام، تفسیر، رجال، فهرست، انواع حدیث، انواع فقه، شما هر چه نگاه بکنید شیخ تالیف دارد و تالیفش هم خیلی عالی است یعنی انصافا نسبت به یک انسان واحد در مدت ۴۱ سال، کل این تالیفات هم در مدت ۴۱ سال انجام داده است، ایشان ۴۰۸ وارد بغداد شدند، آخر ۴۴۹، این که می گویند ۴۵۰ چون ذیحجه ۴۴۹ بوده، ایشان از بغداد گفت ما را از مدرسه بیرون کردید ایشان مجبور به هجرت به نجف شدند طبق قضایای سیاسی ای که در بغداد پیش آمده بود و کلا شیعه ضربه خورد نه ایشان. مخصوصا به محله شیعه نشین حمله کردند و زن ها و بچه ها را اسیر گرفتند، عده ای از مرد ها را کشتند، خود مرحوم شیخ به خانه اش حمله کردند و کتاب هایش را سوزاندند حتی صندلی ای که ایشان در دانشگاه نظامیه بغداد روی آن می نشست و درس می گفت آن را سوزاندند. غرض هجوم شدیدی علیه شیعه در بغداد می شود که شیخ هم مضطر به سفر می شود و با ورود ایشان به نجف شهر نجف درست می شود و حوزه نجف تشکیل می شود. إن شا الله تعالی ده سال دیگر حتما هزاره تاسیس نجف را می گیرند.

علی ای حال کیف ما کان انصافا شیخ مرد بزرگی است اما قبول این معنا با این خصوصیتی که عرض کردیم خیلی مشکل است، انصافا با مجموعه آیات. اولاً خود اوفوا بالعقود انصافا کافی است لکن همان میثاق غلیظ را اگر به معنای عقد بزنیم و از نکاح تعمیم بدهیم حرف بسیار خوبی است. آن وقت بحثی را که بعد مرحوم شیخ هم دارد که سابقا هم اجمالش را از کتاب مرحوم نائینی خواندیم این ها کاملا شکل پیدا می کند.

بعد ایشان فرمودند عده ای تعریف کردند الایجاب و القبول الدالین علی الانتقال. بعد مرحوم شیخ اشکال می کند:

و حیث إن البیع من مقولة المعنی دون اللفظ

درست است بیع از مقوله معنا هست لکن چون جز امور اعتباری است لفظ در امور اعتباری تاثیرگذار است. عرض کردیم اصولا امور اعتباری قوامش به ابراز است، این که شما در صقع نفس و در خود نفس یک چیزی را اعتبار بکنید اعتبار نمی شود، اصلا با ابراز وجود پیدا می کند و لذا هم آقای خوئی این تفسیر را قبول نکردند، سرش همین بود.

پرسش: ما اعتباری داریم که در صقع نفس واقع بشود

آیت الله مددی: هیچی نیست

پرسش: موثر نیست

آیت الله مددی: نه نیست، اعتبار نیست. این حرف آقای خوئی است. لذا آقای خوئی می فرمایند انشاء ابراز اعتبار نفسانی است، ایشان ابراز گرفتند و تا ابراز هم نشود موثر نمی دانند.

اما تفسیر قدما را خوب دقت بکنید چند بار من عرض کردم تفسیر قدما از انشاء این است: ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، اصلا وجود پیدا نمی کند نه این که تاثیر ندارد، آن معنای اعتباری قوامش به ابراز است. و عرض کردیم انصافش همین طور است لذا هم آقای خوئی می گوید ما در صقع نفس نمی توانیم اعتبار بکنیم، بله در صقع نفس اعتبار نیست، شما هزار اعتبار بکنید هیچ ارزش ندارد. در صقع نفس اعتبار هیچ ارزش ندارد. تا ابراز نشود و لذا در قدما فرق بین اخبار و انشاء را چون در اخبار طریق به واقع است، راه است اما در انشاء ایجاد است لکن ایجاد در وعای اعتبار و عرض کردیم کرارا و اخیرا هم عرض کردیم که چون الان در بحث معاملات وارد شدیم این باید مباحث کاملا تنقیح بشود. در مباحث انشائیات نکته اساسی این است که یک عالمی برای اعتبار فرض بکنیم. خوب دقت بکنید! همین که امروز می گویند شخص حقیقی و حقوقی، چطور شخص حقوقی را امروز فرض می کنند در مقابل شخص حقیقی؟ ما باید برای وعای اعتبار و عالم اعتبار یک واقعیتی را فرض بکنیم، واقعیت خود اعتباری. یک واقعیت. شئون خودش است و لذا رکن اساسی در مباحثی که بعد خواهد آمد این است که می گویند این در وعای اعتبار پیدا شد، وجود آمد. اصلا بحث فضولی

.....

رکن اساسیش این است. وقتی یک کسی کتاب شما را می برد کتاب قیمتش ده هزار تومان است به پانزده هزار تومان می فروشد آن ده هزار تومان را به اصطلاح بدل حقیقی می گویند. این پانزده هزار تومان را بدل جعلی می گویند، اسمش را بدل جعلی می گویند یعنی قراردادی، این کتاب در مقابل پانزده هزار تومان شد، فضولی چطور درست می شود؟ می گوید این مقابله کتاب به پانزده هزار تومان در وعای اعتبار موجود شد، خوب دقت بکنید! ولو من مالک نبودم اما در وعای اعتبار موجود شد، کسی که می گوید فضولی باطل است می گوید موجود نشد. تا مالک نگوید موجود نشد، آن می گوید وعای اعتبار خودش یک وعایی است، یک عالمی است. در عالم اعتبار کتابی که قیمتش ده هزار تومان بود قرار داده شد به جعل، به قرارداد، به اعتبار در مقابل پانزده هزار تومان. بله تنفیذ نمی شود تا مالک اجازه بدهد. پس یا مالک تاثیرگذار در وجودش در عالم اعتبار است حضوری باطل است یا مالک تاثیرگذار نیست فضولی صحیح است و بعد مسائل مهم، اگر گفت کتاب را فروختم حالا کتاب را تحویل نداد، نداد. می گویند حاکم باید بیاید ازش کتاب را به زور بگیرد، چرا؟ چون اصلا قوام و اصلا حقیقت قراردادها، اصلا بحث هایی که ما در عقود داریم نکته اش این است که با مجرد عقد تمام شد، آن ترتیب آثار مال بعد از عقد است، گفت کتاب را به ده هزار تومان فروختم، بهش می گوید کتاب را بده می گویم نمی دهم، به هیچ وجه نمی دهم، هر کاری می خوای بکن، آیا آن بگوید معامله به هم خورد؟ می گوید کتاب را نمی دهم، آن هم می گوید من ده هزار تومان را می دهم. فتوا این است که نه معامله به هم نخورده، نمی دهد به زور قانون می آید می گیرد، قرارداد باید بماند. قرارداد مبتنی نیست بر تسلیم و تسلیم خارجی. تسلیم و تسلیم خارجی جز آثار قرارداد است، اصلا اوفوا بالعقود معنایش همین است، این نکته ای که عرض کردیم قراردادها و تعهد نامه ها اساس حفظ جامعه اند و قرارداد را تمام کردن اساس قرارداد هاست، معنای اوفوا بالعقود این است چون در عرب کلمه وافی یعنی تمام، اصلا وافی. اصلش هم معنای محسوسش درهم وافی است، درهمی که تمام اجزایش از نقره بود، توش مس و این ها نبود، سرب و این ها نبود، خالص نقره بود را درهم وافی می گفتند، شش دانگ که داشت درهم تقریباً حدود سه گرم فعلی است. حالا به تعبیر مرحوم آقای سردار کابلی سه گرم ممیز یک صدم یا یک دهم حساب کرده، دقیق حساب کرده، حرفش خوب است. سه گرم یعنی درهم وافی درهمی بود که تمام سه گرم فقط نقره است.

توش مس نبود که به آن وافی می گفتند. این اوفوا بالعقود یعنی هر قراردادی را که شما بستید طبق همان قرارداد تا آخر باید برود. در وسط، این گفت من کتاب را نمی دهم، شما نمی شود قرارداد را به هم بزنید، کتاب را ندی به زور از تو می گیرند و لذا خوب دقت بکنید وجود قرارداد ها زیر بنای حفظ جامعه است، لزوم این قرارداد ها هم زیر بنای حفظ قرارداد هاست، اوفوا بالعقود زیر بنای حفظ قرارداد است چون اگر بتوانیم قرارداد ها را بتوانیم به هم بزنیم جامعه به هم می خورد پس لذا این اوفوا بالعقود را به عنوان یک اصل کلی برای حفظ جامعه باید قبول کرد. آن وقت اگر آن میثاق غلیظ بهش اضافه شد دیگر نکات کاملاً روشن می شود پس این که ما بیاییم بگوییم انتقال این.

اما این که ایشان می گوید بیع من مقولة المعنی دون اللفظ، درست است اما لفظ موجد معناست نه لفظ مبرز. آقای خوئی می گوید لفظ مبرز است و لذا ایشان هم اخبار و هم انشاء را ابراز می داند، آقای خوئی هر دو را ابراز می داند چون لفظ به اصطلاح ابراز است إلا این که ابراز از یک امر واقعی، ابراز اعتبار نفسانی

پرسش: موجد یعنی چه؟

آیت الله مددی: لذا ایشان می گوید موجد نیست، همین که شما به ذهنتان آمده، موجد یعنی در وعاء. الان برایتان توضیح دادم، می آید می گوید وعای اعتبار خودش یک وعاست، یک واقعیت دارد، یک صقعی دارد، موجد در این عالم نه در امور حقیقی و متاصل، در امور حقیقی نیست، ایشان گفته نفس یک امر حقیقی است، این عمل نفس هم، نه، اصلاً این نکته فنیست این است و این آثار دارد، خیال نکنید آقای خوئی حواسشان نیست مثلاً ایشان مفهوم شرط را قبول نکردند، این در حقیقت قبول نکردن مفهوم شرط ولو ایشان تحلیل نفرمودند، آن نکته اش همین است. ایشان می گوید ما در لغت عرب این که می آوریم ادات شرط، بعدش ممکن است علت بیاوریم و بعدش ممکن است معلول بیاوریم. شما مفهوم را کی می توانید بگویید؟ که بگویید متلو ادات شرط علت است. نه اگر نبضت تند است تب داری و اگر تب داری نبضت تند است، ممکن است یکی علت باشد و یکی معلول

پرسش: مبرز بودن معلوم است، موجد بودن

آیت الله مددی: الان عرض میکنم

ما حرفمان چه بود؟ حرفمان این بود که آن در امور تکوینی است، اشتباه شده. در امور تکوینی بعد از ادات شرط گاهی علت می آید و گاهی معلول، درست هم هست، حرف ایشان درست است، اگر روز باشد خورشید در آمده و اگر خورشید در آمده روز است، اگر تب دارید نبضت تند است و اگر نبضت تند است تب داری، علت و معلول است، این درست است اما در امور اعتباری خوب دقت بکنید، در امور اعتباری هر چه بعد از ادات شرط باشد علت است، علت است در وعای اعتبار. اگر مهمان آمد نان بخر، یعنی آمدن مهمان علت است، این تا اگر گفت این علت می شود، امور اعتباری این نیست، ممکن است در واقع معلول باشد، ما اصلا آن را کار نداریم. اگر روز جمعه بود نان بخر، اگر نانوايي ها فردا تعطیل بودند امروز نان بخر. تا گفت اگر و اعتبار کرد این در وعای اعتبار علت می شود، ایجاد یعنی این. در وعای اعتبار علت شد نه در واحد. حرف ما این است که امور اعتباری، این را خوب دقت بکنید این خیلی مهم است مثل همین شخص حقوقی.

پرسش: همین اعتبار می شود

آیت الله مددی: همین ابراز است یعنی ابراز رکن اعتبار است و لذا هم کرارا ما این قاعده را عرض کردیم همیشه در امور اعتباری به مقدار ابراز اعتبار ثابت می شود نه اعم و نه اخص. خوب دقت بکنید. نه اعم و نه اخص اما در امور واقعی تابع واقع است، ممکن است واقع اعم باشد یا اخص باشد. گفت اگر تب داشتی نبضت صحیح می زند اما این معنایش این نیست که تب فقط علت منحصر به فرد سرعت نبض است، ممکن است علت دیگری هم داشته باشد اما در امور اعتباری اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر این فقط این علت است مگر تصریح بکند، علت این است، اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر این علت است. این را خوب دقت بکنید.

این مباحث را عرض کردم اخیرا نگاه می کردم دیدم یک کسی ادعا کرده این بحث ادراکات اعتباری مرحوم علامه طباطبائی را که در اصول فلسفه آوردند از کلمات مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی است، این ادراکات اعتباری که ایشان به بحث های فلسفه اضافه کردند در جلد اول دارند و یک مقدار هم مطالب ما را اضافه بفرمایید این بحثی را که هست بحث بسیار اصولی لطیفی است

این ادراکات اعتباری ای که ایشان دارند و خیلی به درد می خورد. این یک زوایای خاص خودش است. خوب دقت بکنید لذا مثلا اگر این طور گفت اگر خوابیدی وضو بگیر. بگوییم آقا خوابیدی مرادش مطلق حدث است، خواب هست، بول هست، خب این خلاف ظاهر است، بنای اصحاب این است که این خلاف ظاهر است. اگر گفت خوابیدی یعنی فقط خوابیدن. این که اراده اعم بکند خلاف ظاهر است. این مباحثی را که در اصول زیاد تکرار شده من دارم ریشه هایش را به همدیگر ربط می دهم، به اصطلاح فلسفه اصول فقه می گویند، فلسفه نمی خواهد، خود اصول فقه یک علمی است که قابل کشش است احتیاج به فلسفه ندارد. دقت فرمودید چه می خواهم عرض بکنم؟

پس بنابراین نکته را خوب دقت بفرمایید. این تصور چیست؟ این تصور این است که وعای اعتبار، عالم اعتبار خودش یک وعایی است، یک عالمی است، یک شکلی دارد، خودش یک حدی دارد. این عالم اعتبار را شما با لفظ ایجاد می کنید، به مجرد این که در صقع نفس اعتبار بکنید کافی نیست، هیچ ارزش ندارد، بگوییم آقا این لفظی که آورده ایشان در قلبش بیش از این اعتبار کرده باز هم ارزش ندارد. پس ایقاع المعنی بلفظ یقارنه لکن در وعای اعتبار. این که ایشان فرموده من مقولة اللفظ و بعدش هم من فکر می کنم کسانی که گفتند الايجاب و القبول الدالان علی الانتقال، انتقال که عام است، این که نمی شود انتقال منافع، انتقال عین، این تعریف که مشکل دارد. ظاهرا مرادشان از ايجاب و قبول ظاهرا فکر می کنم مرادش این بود که بیع از مقوله انشاء است، عقد است نه خود انتقال خارجی. مرادشان ظاهرا این بوده.

عدل جامع المقاصد إلی تعریفه به نقل العین بالصیغة المخصوصة

دیگر این جا عوض را نیاورده که عوض چه باید باشد، پول باشد یا غیر پول باشد، این را هم عرض کردم مراد این ها به صیغه مخصوص عبارت از معنای انشائی است.

بعد ایشان اشکال می کند که این نقل مرادف بیع نیست و لذا صرح فی التذكرة، آقایان در حاشیه نوشتند در تذکره همچنین مطلبی نیست، دیگر حالا آقایان خودشان مراجعه بکنند.

پرسش: لفظ هم مبرز بوده هم موجد؟

آیت الله مددی: در انشاء موجد است. در اخبار مبرز است.

پرسش: در شرط بیانتان به این می خورد که هم موجد است هم مبرز

آیت الله مددی: اگر امر واقعی باشد مبرز است، اگر انشائی باشد موجد است.

پرسش: اگر موجد باشد که انحصاری بودنش از کجا استفاده می شود؟

آیت الله مددی: به مقدمات حکمت، و لذا عرض کردیم این که تلازم هست، ترتب هست به نحو تلازم هست این ها با خود این، از این در آوردیم، از لغت. گفت چهار تا معنا باید باشد، ترتب و تلازم و علیت و انحصار، این چهار تا. دو تایش را از لفظ در آوردیم که لفظ این در لغت عرب به این معناست، اگر در فارسی برای این وضع شده است. یکیش را از مقام انشاء در آوردیم که علیت باشد. انحصار هم با مقدمات حکمت در آمد. اگر مقدمات حکمت جاری نشود انحصار در نمی آید مثلاً در کلمات ما وقتی با پسرانمان صحبت می کنیم انحصار در نمی آید، می گوید اگر مهمان آمد نان بخر، ممکن است علت دیگری هم باشد، فرض کنید اگر روز جمعه هم بود نان بخر. اما در نصوص شریعت اگر در نص شریعت آمد انحصار است. اگر حکم دیگر نیاید منحصر است، با مقدمات حکمت اثبات می شود و لذا ما مفهوم شرط را قبول کردیم و گفتیم با این توضیح. دو تایش لغتاً ثابت است، یکیش به خاطر انشاء ثابت است علیت، یکیش هم با مقدمات حکمت، انحصار. اگر این چهار مقدمه تمام شد مفهوم شرط ثابت است.

بعد اشکال جدلی هم می کند که معاظاة عنده بیع، ما این ها را اصطلاحاً اشکالات جدلی می نامیم.

أَنْ النُّقْلَ بِالصِّيغَةِ أَيْضًا لَا يَعْقِلُ. یک اشکالی می کند که نقل به صیغه قابل انشاء نیست، همین اشکال را هم ایروانی به شیخ انصاری می کند چون تعجب است شیخ می گوید انشاء تملیک که تملیک عین به مال. دیگر من نمی خواهم، شیخ به جامع المقاصد یک اشکالی می کند مرحوم ایروانی می گوید همین اشکال به ایشان هم وارد است، همین انشای تملیک، اصلاً عرض کردم چون این ها را برای انسجام بحث می خوانیم. مرحوم ایروانی می گوید اردء تعاریف این است، اسوء تعاریف تعریف شیخ است. شیخ هم تعریف کرد

.....
انشاء تملیک عین بمال. آن وقت می گوید اشکالاتی وارد می شود که امروز نمی خوانیم چون آن واضح است. دو تا اشکال اساسی دارد آن ها را هم متعرض می شویم چون آن ها نکات فنی دارد. یکی صلح و یکی هبه معوضه. این تعریف به صلح صدق می کند با این که بیع نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین